

در ضدیت با طبقه کارگر هم گاهی لازم می شود از طبقه صحبت کرد.

(در نقد هرزنامه‌های جلیل شکری و سایت نقد)

حمید غلامی

سایت نقد که در پی هر «اعتراض» عنان از کف بریده و سراسیمه و عریان‌تر از قبل تأکید بر همراهی همیشگی‌اش را با براندازی فریاد می‌زند، این بار نیز به تکرار گذشته بعد از اعتراضات صنفی معلمان نسبت به دستمزدشان، ضمن تقدیر و اعلام همراهی، همان راه‌حل‌های دلسوزانه براندازانه‌شان را لیست کردند. با این که فهم ضدکارگری بودن این مواضع برای کارگر آگاه سخت نیست اما برای نمایش این رسوایی ضدکارگری که گه‌گاه لازم می‌شود از مواضع طبقاتی نیز صحبت کند، متن اخیر جلیل شکری «معلمان متشکل و چشم‌انداز اتحاد طبقاتی فراگیر» (آذر ۱۴۰۰) را با متن چند ماه پیش آن یعنی «قیام تیر» (مرداد ۱۴۰۰) مقایسه می‌کنیم:

* در مرداد ۱۴۰۰ مخاطب روز جلیل شکری «مردم» و «اقوام» هست. و کمی بیش از ۳ ماه بعد، «مردم» و «معلمان» با ترکیبی که خود آن را «طبقاتی» می‌نامد و شامل «کارگران، دانشجویان، بازنشستگان، زنان و اقوام تحت ستم ملی» است، جابه‌جا می‌شود. اصولاً مخاطب اصلی چپ برانداز همواره «مردم» است که با پسوندهای مناسب‌روز تغییر می‌کند. «مردم» مفهوم مبهم و حرام‌زاده‌ای است که سیالیت لازم برای اقدامات چپ‌برانداز را دارد.

* جلیل شکری در هر دو تحلیل خود به برشمردن وقایعی تاریخی می‌پردازد که برای فهم موضوع روز آن مهم است:

"حرکت‌های مردمی" از حمله به دفاتر امامان جمعه و فرمانداری؛ یا در سال ۹۸، حرکت‌های "تهاجمی‌تر" و "حمله به فروشگاه‌های بزرگ وابسته به زنجیره‌ی رانت (نظیر کوروش)، حمله به بانک‌ها و در اختیارگرفتن کنترل برخی از شهرها برای دستکم یک‌روز"، وی در بررسی "قیام تیر ۱۴۰۰" می‌گوید: "مؤلفه مهمی به دو حرکت قبلی اضافه شده و آن نقش مترقی «قومیت»... است و دوباره تأکید بر تکنیک‌ها و شکل اعتراضات است: "خیزش‌های شبانه، بستن جاده‌ها و محله‌ها و ویژگی بارز این قیام با دو قیام قبلی بود که در فلج کردن نیروهای سرکوبگر تأثیر قابل توجهی داشت."

اما این وقایع تاریخی که یکی یکی برشمرده شده بود تا نشان دهد که در مرداد ۱۴۰۰ ما با «حرکت‌های تهاجمی‌تری» روبه‌رو هستیم که حداقل از سال ۱۳۹۶ یا ۱۳۸۸ آغاز شده و امروز باید به همین روال شکل تهاجمی‌ترش را نشان دهد، به یکباره در آذر ۱۴۰۰ چون بندی رها شده فراموش می‌گردد تا با برشمردن مبارزات مدنی کانون صنفی معلمان در سال‌های قبل بر ظرفیت تاریخی این مبارزات دست بگذارد. گویی هیچ‌خبری از آن رشته وقایع تاریخی تهاجمی‌تر در آذر ۱۴۰۰ نیست. نه بستن راه‌ها و جاده‌ها و آتش‌زدن‌ها و ...، بلکه امروز «محاصره مدنی دولت» در دستور کار قرار می‌گیرد.

* در مرداد ۱۴۰۰ جنبه مترقی جریانات روز «قومیت» است و تنها چند ماه بعد تبدیل به «مطالبات صنفی» و «فشار مدنی» می‌شود و دیگر خبری از جنبه مترقی چند ماه پیش، در تحلیل جدید نیست.

* فرصت بی‌بدیل مرداد ماه برای جلیل شکری و چپ برانداز «جنبه‌های قومیتی و مذهبی بین اعراب اهواز و عراق» است. و در آذر همان سال، فرصت بی‌بدیلی در «سلسله‌ای از اعتراضات صنفی» و «فراخوان دیگرجنبش‌ها» توسط کانون‌های صنفی معلمان به براندازان چشمک می‌زند. شکری می‌گوید: "امروز با رکود فعالیت در دانشگاه، موقعیت متشکل معلمان بیش از هر گروه معترض دیگری فرصت و امکان فراخواندن به چنین اتحادیهایی را برای آن ایجاد می‌کند." و دیگر خبری از فرصت بی‌بدیل قبلی نیست! آنچه در موج‌های مختلف بیانیه‌ها و تحلیل‌های براندازان متفاوت می‌شود، فرصت‌های مختلفی است که یکی پس از دیگری به دست می‌آید و از دست می‌رود. اتکای براندازان به فرصت‌ها آن قدر زیاد است که می‌توان گفت تمام حیات اینان در فرصت‌ها خلاصه شده است.

جلیل شکری در مرداد ۱۴۰۰ می‌گوید: "از همین رو باید گفت که قیام تیرماه به ویژه به اعتبار نقطهٔ عزیمت این قیام در اهواز و مردم عرب آن‌جا، فرصت بی‌بدیلی است برای پیوند خوردن با فضای اعتراضی طبقاتی حاضر در عراق، تشابهات فرهنگی اهواز با بخشی از اعراب شیعی-سنی عراق، سبک‌های اعتراضی مشابه، می‌تواند یک اتحاد منطقه‌ای مناسب برای ایجاد بلوکی اعتراضی باشد." و کمی بیش از سه ماه بعد می‌گوید: "گسترش این همبستگی‌ها به متحدین طبقاتی، از کارگران تا زنان و اقوام، کاری بود که پیش‌تر جنبش دانشجویی در قالب جریان صنفی به خوبی از پس انجام آن برمی‌آمد و اوج آن در سال ۱۳۹۶ بود."

* شکری در مرداد ۱۴۰۰ تکنیک‌هایی را برای پیشروی سطح مبارزات پیشنهاد می‌دهد: «بستن جاده‌ها و محله‌ها». او "حضور شبانه" در برخی خیابان‌های خوزستان را با عنوان «خیزش شبانه» از تکنیک‌های «قیام تیر» بر می‌شمرد و آن را گامی به پیش می‌داند. اما به یکباره گویا تاریخ انقضای تکنیک‌های پیشروی مرداد ماه به پایان می‌رسد و تنها ۳ ماه بعد، او همگان را به «سازمان‌یابی سیال شورای هماهنگی» توصیه می‌کند. شکری می‌گوید: "در کنار «فشار مدنی»، یکی دیگر از هدف‌گذاری‌های استمرار در روند مبارزات صنفی-سیاسی، باید افق فلج‌سازی حاکمیت و چشم‌انداز واژگونی بنیادین سازوکار سیاست و جامعه باشد. برای این منظور دست‌کم دو کار محتوایی ضرورت دارد:

▪ اقعان بدنه نسبت به ناپایداری مطالبه‌گری‌ها در چارچوب نظام سیاسی حاضر و ضرورت تغییر بنیادین آن.

▪ احیای مطالبات طبقاتی بنیادین در مبارزات: از «حق آموزش، بهداشت و مسکن رایگان» تا «اداره‌ی شورایی» عرصه‌ی زندگی سیاسی-اجتماعی.

"فرزندان قریب به اتفاق کارگران و اقوام تحت ستم مشمول رفتن به مدرسه هستند و کارزارهای نام‌برده می‌توانند زمینه‌ساز ائتلافی فراگیر باشند."

همان‌قدر که اصطلاح «مردم» می‌تواند برای براندازان اقعان‌کننده باشد، «ائتلاف» نیز همواره مقدس است. ائتلاف آن دستاورد بزرگی است که می‌تواند مفهوم حرامزادهٔ طبقاتی مد نظر چپ سایت نقد را فراهم کند: "اتحاد گستردهٔ طبقاتی با حضور کارگران، دانشجویان، بازنشستگان، زنان و اقوام تحت ستم ملی"

* همان‌قدر که تکنیک‌های مبارزاتی می‌تواند سیال و مُد روز باشد، درک از سازمان‌یابی نیز برای چپ برانداز سیال است: در مرداد ۱۴۰۰ برای شکری "پراتیک انقلابی"، توسط "درک عمومی مردم از سازمان‌یابی انقلابی"، بدون نیاز به "رهبری و سازماندهی مرکزی" و بر پایه‌ی "میانجی‌های رسانه‌ای" است. براندازان از سال ۸۸ به این‌طرف همواره این کشف بزرگ بدون رهبری و سازماندهی متمرکز را به‌عنوان جنبهٔ مترقی اعتراضات دنبال می‌کردند و ابعاد مختلف چنین ویژگی‌ای را ستایش کرده‌اند. درک سازمان‌یابی ایشان دقیقاً با فهم ضدکارگری شان از تغییرات هم‌خوان است. جلیل شکری حتی ابایی ندارد که در مقابل تشکل‌یابی طبقه‌ی کارگر موضع بگیرد و بگوید "وقت ما را نگیرید." "ما فرصت انتظار برای تشکل‌یابی را نداریم." زودتر به "خیابان‌ها بریزید، مگر نه "انقلابی" نیستید!!

اما در آذر ۱۴۰۰ جلیل شکری معلمان را "سازمان‌یافته‌ترین قشر معترض به وضع موجود طی ۵-۶ سال اخیر" می‌داند و "سازماندهی اعتراضی روزهای گذشته‌ی معلمان را اوج بلوغ رابطهٔ دو طرفه‌ای.. میان بدنه و سازمان..." می‌داند. البته ویژگی‌های این نبوغ شگفت‌انگیز همان مواضع تکراری و ضدتشکل‌یابی براندازان است: "گذار از تشکل‌های متمرکز به تشکل‌های غیرمتمرکز" و "مجازی شدن" و "سیالیت سازماندهی و فراخوان دادن". شکری در این متن سازمان‌یابی «پویا» و «سیال» [دو مفهوم مورد علاقهٔ تمام براندازان در تحلیل‌شان از تمامی جنبش‌ها] «شورای هماهنگی کانون‌های صنفی ایران» را مثال می‌آورد. هماهنگی به این شکل است که تا بدنهٔ معلمان دست به هماهنگی برای اعتراض می‌زند، بلافاصله شورای هماهنگی نیز دست به کار می‌شود و فراخوانی جدید می‌دهد. جالب این‌جاست که در دوره‌ی کلاب‌هاوس اعضای کانون صنفی معلمان در ماه‌های گذشته، بدون استثناء تمام اعضای کانون صنفی معلمان بر فاصلهٔ کانون از بدنه تأکید داشتند و تنها در اولویت‌های جبران این فاصله با هم اختلاف داشتند. در واقع جلیل شکری آن‌قدر از موضوع مورد تحلیل خود دور است که علاقه و نیازی به درک چنین مسائلی ندارد. آن‌چه جلیل شکری به‌عنوان "اوج بلوغ رابطه میان بدنه و

سازمان " می فهمد دقیقاً بر مبنای الگوی چپ برانداز و رفتار خود جلیل شکری تعمیم یافته است. چپ برانداز نیز با همین "بلوغ" و "نبوغ" شگفت‌انگیز" در پی هر اعتراض، به محض این که بیش از سه روز در رأس اخبار باقی بماند، شکری قلم را برمی‌دارد و شروع به نگارش متنی تحلیلی و تهییجی می‌نماید و در اوج تحلیل‌های سیال و پویای خود راهی برای رسیدن به یک ائتلاف سراسری و در نهایت براندازی می‌جوید.

* در مرداد ۱۴۰۰ شکری به شدت در مقابل «دولت ناسیونالیستی» موضع می‌گیرد و از «بلوک عربی خوزستان» دفاع می‌کند. و آذر همان سال، "حاکمیت‌های توتالیتار" یا "حاکمیت یکپارچه و سرکوبگر حاضر" را محکوم می‌کند تا "حاکمیت دموکرات و آزادی" را آرزو کند که رویای "جامعه مدنی" را محقق کند.

آنچه شکری به عنوان نبوغ در سازمان‌یابی کانون‌های صنفی معلمان برمی‌شمرد همان چیزی است که خود از آن بهره بسیار برده است و در واقع ویژگی عام براندازان است: پویایی و سیالیت.

* او در مرداد ۱۴۰۰ سعی دارد تا «خلاقیت در صحنه نبرد» در خیابان‌ها و همچنین «کشته‌ها» که «سبب‌ساز فعال شدن خانواده‌های‌شان می‌شود» را جایگزین آگاهی طبقاتی برای مبارزه کند. در آذر ۱۴۰۰ اما این تأکیدها تغییر می‌کند و حال به نظر شکری "پی‌گیری مطالبات صنفی بخش جدایی‌ناپذیر این مبارزات خواهد بود و موضوعی ست که با روی کار آمدن هر حکومت و دولتی باید ادامه داشته و به عنوان مکانیسم فشار مدنی حاضر باشد."

اصولاً جامعه مدنی ایجاد شده تا درک طبقاتی جامعه به محاق رود. اصرار چپ‌برانداز بر آن نیز از همین بابت است.

* تنها موضعی که در پس سیالیت چپ‌برانداز ثابت باقی می‌ماند، فقط و فقط همان براندازی است. هیچ چیز دیگری بین تحلیل‌های شکری و سایت نقد بین مرداد و آذر ۱۴۰۰ یکسان نیست غیر از تأکید بر براندازی.

جلیل شکری هیچ درکی از وضعیت و مناسبات اجتماعی و شغلی معلمان ندارد. همان قدر که هیچ درکی هم از وضعیت اجتماعی خوزستان و مسئله آب ندارد. او تنها یک گرایش سیاسی را با عناوین مختلف تکرار می‌کند. آنچه در مقایسه مواضع مرداد و آذر جلیل شکری و سایت نقد آمد، گویای میزان انعطاف‌پذیری، پویایی و سیالیتی است که چپ‌برانداز به دست آورده است. تنها چیزی که در تمام تحلیل‌های روز فرصت‌ها و آرزوهای براندازانه ثابت است، خود براندازی است.

چپ برانداز همواره بر طبل مردم می‌کوبد. مردم مفهومی است که سرمایه‌داری تولید کرده تا در مقابل دولت، از یگانگی همه، جدا از طبقات‌شان صحبت کند. جلیل شکری که ناچاراً از طبقات نیز در تحلیل خود استفاده می‌کند. (نا)مفهوم جدیدی از طبقه را به کار می‌برد که تنها خودش و در درک سیال‌اش از وضعیت اجتماعی و مبارزه قادر به فهم آن است: «...اتحاد گسترده طبقاتی با حضور کارگران، دانشجویان، بازنشستگان، زنان و اقوام تحت ستم ملی...». «مردم» در متون براندازان همان قدر ضدکارگری است که «اعتراض»: اعتراض نیز مفهوم رازورز و سیالی است که می‌تواند هر شکلی به خود بگیرد و از هر چیزی پُر شود. تنبان گشادی برای "انقلابی‌گری" امثال شکری است، که هر جریان متحجر و ارتجاعی را می‌توان در آن جا داد. زمینه ائتلافی فراطبقاتی است که نیروهای ضدکارگری‌ای مثل سایت "نقد" و جلیل شکری به آن متوسل می‌شوند. براندازان کاری ندارند که اعتراض به چه چیزی؟ یا با چه هدفی؟ برای آن‌ها اعتراض همواره همان فرصت بی‌بدیلی است که باید به ائتلافی سراسری بدل شود. امثال جلیل شکری هرگز نخواهد فهمید (نیازی هم به فهم آن نمی‌بینند) که چگونه این "فرصت‌های بی‌بدیل" (مثل قوم‌گرایی در اهواز یا فشارهای مدنی در کانون صنفی معلمان) دست‌داده است؟ برای آن‌ها فرقی نمی‌کند که این‌ها "لطف خداوند آسمان" است یا "هدیه زمین". برای چپ‌برانداز فرقی بین "اعتراضات کارگران هفت تپه، فولاد و اراک" یا "اعتراضات ضد حجاب دانشجویان" یا "اعتراضات پیرامون سقوط هواپیمای اوکراینی" یا "معلمان موسوم به کارنامه سبزه‌ها تا دامداران" و ... نیست. شکری در صراحتی مثال‌زدنی موضع ضدکارگری خود را این‌گونه بیان می‌کند، که فرقی نمی‌کند اعتراضات از چه پایگاه طبقاتی باشد مهم این است "در فعال نگه‌داشتن فضای اعتراضی نقش موثری ایفا می‌کند."

سرنگونی صرفاً به «تهییج» نیاز دارد نه «تشکل‌یابی»، به «برانگیختن احساسات» نیاز دارد نه «آگاهی طبقاتی»، پس به‌جای دست‌گذاشتن بر «فعلیت انقلابی» و برجسته کردن «تضاد کار و سرمایه»، به «کشته» و «نمایش» نیاز دارد. امثال شکری تنها نقش نمک بر زخم را دارند، بر گور قربانیان می‌ایستد و برایش فرقی نمی‌کند چه کسی در آن خفته، از «ندا آفاسلطان» تا امروز، او به قربانی نیاز دارد. به خانواده‌های‌شان، به هر چیز و هر کسی که ظرفیت تبلیغی برای برآشفتن احساسات «مردم» به واسطه‌ی «میانجی‌های رسانه‌ای» را داشته باشد. امثال «جلیل شکری» چه وقتی که پشت «خاتمی» و «اصلاحات» می‌ایستد و به واسطه‌ی «انتخابات» خواستار تغییرات می‌شود، چه زمانی که با تقویت «نهادهای مدنی» مطالبه‌گری می‌کند، چه زمانی که در سال ۱۳۸۸ با «راهپیمایی سکوت» و «سازماندهی سیال» که از ویژگی‌های طبقه متوسط آگاه شمرده می‌شد و «بدون رهبری» پیش می‌رفت و هر دقیقه یک ایده‌ی جالب رسانه‌ای از دست‌بند سبز یا پاشیدن رنگ سبز به در و دیوار یا بوق زدن از داخل ماشین و هر خلاقیت نایس طبقه متوسطی دفاع می‌کرد و آن را نظریه‌مند می‌کرد، چه زمانی که با بنرهای تلگرامی و تسخیر خیابان و به قول خودشان قیام‌ها و خیزش‌های انقلابی امروزشان دنبال سرنگونی هستند، در همه حال ضدیت روشنی با طبقه کارگر داشته و دارند و همواره دست‌شان به خون کارگران آغشته است. آن‌ها هم‌دست دشمنان طبقه‌ی کارگر در ایران و در سرتاسر جهان‌اند. آن‌ها هم‌دست امپریالیست‌اند وقتی به افغانستان و عراق و لیبی و سوریه و یمن و فلسطین حمله می‌کند. آن‌ها هم‌دست بورژوازی هستند در همه حال و بی‌شک دست‌شان به خون طبقه‌ی کارگر آغشته است و در صف روبه‌روی طبقه‌ی کارگر قرار می‌گیرند.

آنچه شکری می‌گوید نه عجیب است و نه تازه، بلکه تکرار همان مواضع ارتجاعی هشتاد و هشتی است که در پوستی نو جلوه می‌کند. شکری نه تنها با «چپ بورژوازی» نمی‌تواند موضع‌گیری کند، نه تنها هیچ جایگاهی برای «مبارزه طبقاتی» قائل نیست، نه تنها موضع روشنی در مقابل «الاحوازیه» نمی‌تواند بگیرد، حتی نمی‌تواند گرایش‌های پروامپریالیسم خود را مخفی کند، نه تنها هیچ اشاره‌ای به «مناسبات سرمایه» ندارد، نه تنها نسبت به «قوم‌گرایی» موضع مثبت می‌گیرد و «اشتراکات و افتراقات مذهبی» را فرصت بی‌بدیلی می‌بیند، به هیچ سوبه‌ای از ارتجاع و تحجر نه نمی‌گوید.